

کنار آتشین باغ بخاری
زدستش ساغری در زعم «طالب»

خورد آبی ز آب ناربن به
گرفتن صد ره از ملک ختن به

دیگر «مستر بدلف» اواز تجار واعاظم مهاجران^۱ لندن، مردی صاحب سلیقه است. طبعی هوسناک و فهمی تیز، در خدمت شاهزاده ولیعهد تقرب دارد. در خانه «مستر بلین» به من بر خورده گرم جوشید، پس به دیدن من آمده به خانه خود رهنما گردید. بارها ضیافت من نمود. طعامهای لذیذ بسیار، آنقدر که در آن ملک ممکن است، در خانه او خوردم، و بعضی تماشاخانهها و خانه شاهزاده ولیعهد را تمام و کمال، از کتابخانه وسلاح خانه و ایوان زنش و مقام بازیگاه «پرنسس شارلت»، دختر او^۲، به توجه او دیدم؛ زیرا که شاهزاده، خانه کوچ از آنجا بر آمده، خانه را برای سیرما خالی گذاشته بود، و حکم داده بود که دوسه جا سفره حاضری، که حلویات و میوه و کبابهای سرد بر آن می باشد، و فرش مهیا دارند، تا هر جا که دلپسند افتد در آن مقام نشسته، برای شغل خوردنی و شراب داشته باشیم.

دیگر «کرنل مکنزی»: او مدتها در هند بوده و به زبان فارسی آشناست. از این جهت واسطهها انگیزخته ملاقات نمود، و تا وقتی که ترک لندن کرده به اسکاتلند رفت، همواره آمد و رفت و گرمجوشی می فرمود. مکرر دعوت طعام کرد و چاشتهای لذیذ داد.

دیگر «مستر مکدانلد»: او پسر دوست دلی^۳ و حیب قدیم من، «کرنل مکدانلد»، است. در صورت وسیرت، بلکه حرکات، تمام به پدر ماناست. در هند متولد شده در عهد کودکی به لندن آمد، در آنجا تربیت خوب یافته بود. در فن طب و جراحی تحصیل کامل نمود، به جهت استکمال و حصول تجربیات در جزویات آن فن، زیر خانه خود دکان عطاری واکرده^۴، از آن ممر سر رشته مداخلی، که هر سال کارش به ترقی، و محتاج اعانت پدر نیست، به دست آورده، همواره به دیدن من آمده، در هر چیز ممد و معاون من بوده، و بارها ضیافت من نمود، بلکه مرا مخیر کرد که هر گاه به جایی موعود نباشم به خانه او آمده طعام خورم. هر دوایی که مطلوب من می شد، از دواخانه او می گرفتم، و هر کس از معروفان من که ربط به طبیی در لندن نداشت او را به استعمال پیش [او] می بردم، زرقیمت دوا و معالجه نمی گرفت. علاوه از این جهت قبول زر، به جهت اخراجات لندن همیشه اصرار داشت. زیرا «کرنل مکدانلد» هندوی دو هزار روپیه از هند برای این کار [به او] فرستاده بود که هر گاه حاجت افتد آن را به من برساند.

۱) تهاجن، قومی از هندوان (آندراج).
۲) یعنی دختر شاهزاده ولیعهد.
۳) یعنی دوست جانی
۴) یعنی داروخانه.

دیگر «مستر کرسیان»: اوشوهر خواهر «کرنل مکدانلد»، مردی بسیار مرفه الحال است. توسل شاهزاده ولیعهد دارد، و ضروریات سرکار او را، از قماش و جوهر و غیره مهیا می سازد، و مال مردم هم در خانه او نیلام می شود چنانچه نوبتی مرا در نیلام خانه خود برد، شش لکله روپیه قطعات تصویر در آنجا موجود. در روز دیگر وعده نیلام بود، بعد دوز که بدانجا رفتم يك قطعه را نیافتم، معلوم شد که همان روز «نیلام» همه را مردم برده بودند. به سبب استماع دوستی کرنل مرا مهربانی و ضیافت نمود، اما چون مسس «کرستیانا» زن او بسیار خویشتن دار و پرغرور است صحبت در نگرفت و مستر مکدانلد هم به همین جهت عمه را دیر دیر می بیند. دیگر «مستر دوسی» از شرفای عدالت است. در خانه «سرجوزف بنک» آشنا شده به دیدن من آمد و به خانه خود رهنمون شد. در آنجا قطعات تصویر کار [مصوران] نامدار هند و ایران، مال امرای عظیم الشأن که در فترات متفرق به دست «انگلش» افتاده به فرنگ آمده اند، دیدم که طعنه زن بر تصاویر نامدار فرنگ بودند.

از آن جمله «خمسه نظامی»، بسیار خوش خط [و] مصور بود. ذکر تصویرات نامدار هند و ایران که در لندن دیده شد صحبت او دیده بودم که چون جان عزیز می داشت، و گاهی از خود جدا نمی کرد. دیگر شاهنامه، هم از آن سرکار، تصویر این هردو به قلم مصوران ایران بوده، همچنین مثل این قطعات، که در هند حیناً به نظر می رسید، در خانه «مستر هشتین» و «سر-فرکرک ایدن»، که ذکرشان گذشت، و بعضی خانه های دیگر، در زیر آینه ها بر دیوار منصوب بسیار دیده عبرت برداشته شد.

خاقانی:

کسری و ترنج زر پرویز و تره زرین
پرویز کنون گم شد زان گم شده کمتر گو
بر باد شده یکسر از یاد شده یکسان
زرین تره کو برخوان؟ زان کمتر کو برخوان!

و در کتابخانه پادشاه چندین کتاب مصور ایرانی و هندی به من نمودند که یکی از آنها

۱) چنین است در اصل که عیناً نقل شد. صحیح به این شرح است:
کسری و ترنج زر پرویز و تره زرین
پرویز کنون گم شد زان گم شده کمتر گو
بر باد شده یکسر با خاک شده یکسان
زرین تره کو برخوان رو کم تر کو! برخوان

«شاهجهان نامه» مشهور است که به حکم شاهجهان مصوران نامدار پایتخت او، که در خدمت حاضر می ماندند، صورت مجلسهای رزم و بزم او که همه شبیهند، در آن کتاب کشیده اند. آن کتاب در فترت دهلی به دست نواب آصف الدوله افتاده، همیشه با خود می داشت و «سرجان شور»، «کورنر» بنگاله، از او به التماس گرفته ندر پادشاه انگلند کرده.

دیگر «مستردانیال» مصور که تصویر صحبت آصف الدوله را با «مسترهشتین» باشبیه تمام حاضرین کشیده است. به دیدن من آمد و ضیافت لایق من کرد. در خانه او تصویر «ناج محل» و اکثر عمارات و مواضع نامدار هند دیدم. دوستان لندنی را که گاهی به این بلاد نیامده از احوال اینجا غافلند و گمان کنند که در هند چیزی قابل نام و اعتبار نیست، با خود برده، می نمودم. «مستر دانیال» کارخانه سیاه قلم را که ذکرش در محل خود آید به من مفصل نمود، بلکه به حضور من عمل کرد.

دیگر «مسترهاکراونیز»، از مصوران معروف، مردی متمول، متوسل اسرکار شاهزاده است. بسیار اشتیاق ظاهر کرده، به واسطه «مستردانیال» ملاقات و ضیافت عمده نمود. می خواست که پسر او پیش من تعلیم زبان فارسی گیرد، و برای تواضع [زر] لایق در عوض آن حاضر بود، اما چون از کثرت تعیش و صحبتهای اکابر لندن وقت نداشتم و آن پسر هم لابلای جنون طبیعت بود قبول نکردم، بنابراین صحبت درنگرفت.

دیگر «مستره تمن»: او از معاریف لندن است. خانهای امیرانه در «پرتمن اسکیر» دارد، همیشه در آن، مجلسهای «روت» می کند، در آن خانه یکی از فرانس را دیدم که «بونوبات»^۲، پادشاه [حال] فرانس، در خانه او پرورش یافته، معهذاً از بیم او وطن را گذاشته در لندن می باشد. و همچنین پدر زن «جنرل دو ماین»، که از وزرای پادشاه [مقتول] فرانس است، و پادشاهان [ها]-لند که از ملکهای آواره شده در لندن پناه گرفته اند، بامن معرفت به هم رسانیده بودند.

دیگر «مستر استریچی» از اصحاب هند است، مدتها در مدرسه [به شغل] ترجمانی قیام داشت. فارسی را به لهجه ایرانیان، که ساختگی آن معلوم می شود، می گوید. بنابراین بی واسطه به دیدن من آمد و مکرر دعوت من می نمود.

دیگر «سرایزر چمبر» که مدتها بزرگترین حکام عدالت کلکته بود، به وساطت «سرویلیام-اوزلی» شوق ملاقات ظاهر نموده اما چون اکثر بیمار می ماند و شکسته شده مستعد سفر آخرت بود، صحبت امتداد نیافت.

(۱) متوسل، وابسته، از وابستگان. (۲) منظور ناپلئون بوناپارت است.

ذکر ملاقات زنان هند که به محبت اولاد به انگلند رفته اند^۱

دیگر «مسترد کریل» او نیز در هند مدتها بوده و به علمداری «پرنیه» بعضی اوقات اشتغال داشته. در آن عصر زنی از شرفای آنجا به دست او افتاده، از او اولاد به هم رسانیده، در معاودت به فرنگ، زن مذکور به محبت اولاد، همراهی او نگذاشت و بدان ولایت رفت... بعد استماع ورود من، به واسطه «مستر جانسن» شوق ملاقات ظاهر نمود. به دیدنش رفتم. چون زن مذکور سفید رنگ و از بیست سال در آن ملک است، او را در لباس و نشست و برخاست و زبان دانی بلکه هر چیزی مثل بانوان فرنگ یافتیم. سه چهار پسر خود را، که بعضی از آن نوزده ساله بودند، به من معروف نمود که مطلقاً فرقی میان آنها نبود [و تمیز آنها] و جوانان که در آنجا زاده اند، نمی شد. به ملاقات من بسیار شرف و خرسندی نمود. اما چون «مستردیکریل» شور جنونی در سر داشت، حرکات او را نپسندیده دیگر در آن خانه نرفتم. و همچنین است حال «نور بیگم» زنی که به همراه «جنرل دوباین» به ولایت رفته که در لباس و زبان و هر چیز شبیه به زنان فرنگ است. از ملاقات من بسیار اظهار خرسندی کرد و خطی به والدة خود داد که به لکهنو برسانم، و التماس نمود که گاه گاه او را دیده باشم. از وقتی که «جنرل دوباین» زن همسر کرده، خانه ای برای او گرفته، در آنجا جدا می ماند و هزار و پانصد روپیه سالیانه از او می باید. «نور بیگم» را دختری و پسری حسین پانزده شانزده ساله از «جنرل» است که در «اسکولها» به تحصیل مشغول [می ماند] و گاهی به لندن می آیند و بامادر خود به سر می برند.

دیگر «مستر هلزون»: او در «ومپل استریت»^۲ خانه خوب و طبعی شایق هر چیز هوسناک دارد. بنابراین بی واسطه ملاقات من کرد و مکرر دعوت طعام نمود، هر جا که مجلس ساز و آواز نامدار در...^۳ دوستان او منعقد می شد مرا بدانجا رهنمون می کرد و همواره در استرضای من سعیهای جمیل به جا می آورد.

دیگر «مسترد و فود»: از متمولان لندن است و خانه ای بسیار عالی در «سنت جمز اسکیر»، و زیر آن، کارخانه چینی آلات آن ملک دارد، چنانچه بدان خوبی و عمدگی در تمام شهر نیست. اکابر بانوان شهر تمام بدانجا آمد و رفت دارند و تحایف بسیار، مثل بیکرهای خرد که در هر دو دست جای شمع دارد و پیاله چای و قهوه خوری و غیره، از آن مکان به دست آرند. به واسطه «مستر جانسن» بامن ملاقات نمود و مکرر ضیافت کرد و همواره دلجویی به تقدیم می رسانید. وقتی که عازم هند از راه خشکی بودم، او هم قصد مراقبت نمود و به واسطه «مستر جانسن» مرا

(۱) این عنوان در نسخه خطی چند سطر پایین واقع شده است، اما صحیح این محل را مناسبتر دیدم.
(۲) Wimpole Street
(۳) ظاهراً کلمه ای (خانه) در اینجا از قلم افتاده است.